

حداقل همه را از وجود آن آگاه کن

اگر قاتر به دفع ظلم نیستی



دانشگاه مکانی محیر العقول!

یکی بود، یکی نبود!!!!

صفحه ۷

صفحه ۳

گاهنامه سیاسی، اجتماعی، صنفی و فرهنگی "هیاهو" • سال پنجم • شماره ۱۶ • مهر ماه ۹۸ • ۸ صفحه

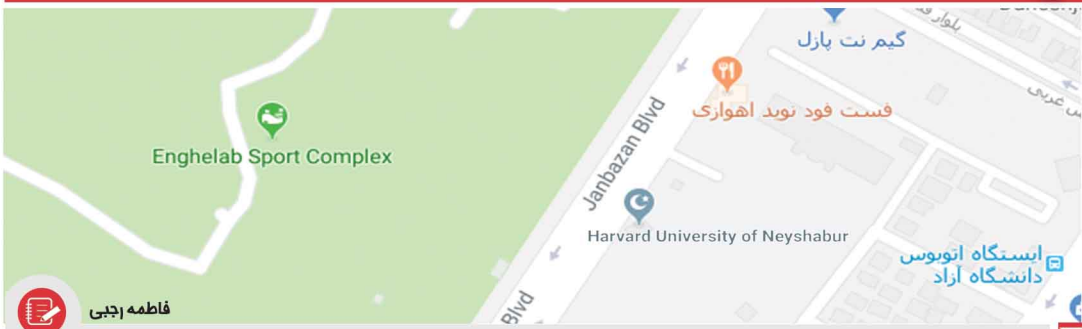


پردیستان مبارک
وبسایت: www.gahnamehiayehow.com



خیابان‌ها را به نام شهید کردیم تا هر وقت نشانی منزل را می‌دهیم، بدانیم از گذرگاه خون کدام شهید با آرامش و امنیت به منزل می‌رسیم.

مقام معظم رهبری



فاطمه رحیمی

از نامزوارد تا هاروارد...

رسیدیم ... آن روزگار ها که جوان تر بودیم و همانند شما خورجین به دست برای اسم نویسی به نی شاپور آمدیم دود از کله مان بلند شد زمانی که فهمیدیم بازی غول ها تمام شدنی نیست. و کنکور، دانشگاه، دانشجویی بچه غول هستند زمان برد تا فهمیدیم غول واقعی خودمان هستیم آنجا که باید جنگید، جنگید، جنگید تا زمانی که جان مان را کف دستمان بگذارند و بگویند وقت تمام است.

ما دیدیم که دست برقضا در هاروارد برترین دانشگاه جهان هم ماجرا همین است آنجا هم برای نیازهای فرازمینی شان می‌جنگند حال بماند که جهان اولن، هنگفت هنگفت پول برای علم آموزی دارند، که بیست سال از ما جلو ترند، مغزی چون گوگل دارند و شعارشان از خدم و حشم حقیقت است. و اینجا جهان سومیم، پولی در بساط نیست، مغزی چون اینستا داریم و شعارمان سود خودمان است. سود ما هم که پاسیدن است و گرنه تا زمانی که بیوسی باید بیاسی...

همین حسن تشابه در کلمه جنگیدن ولو با مضمون متفاوت مارا به این واداشت که بگوییم به نامزوارد خوش آمدید. اگرچه از ما که گذشت و بگی نگی قدم به پیشکسوت شدن این مرحله می‌گذاریم ولی دیدگانمان به پا قدم دهه هشتادی هاست که از آن قدیم القدا مهره مار داشتند. خلاصه مطلب اینکه دیدن و نگاشتن اینجا نامزوارد چشم بصیرت خیال پردازانی چون مرا می‌خواهد ولی گویند هاروارد را که میبینی روزی خیال پردازی به آن فکر کرده بود.

بوی دانشگاه می‌آید، فصل خزان برگ‌ها می‌آید، جدیدالورود می‌آید، هیاهو هم می‌آید... عه شما هم که آمدید دهه هشتادی‌های عزیز مبارک است، خوش آمدید به نامزوارد برترین دانشگاه نی شاپور

نامزوارد با خفن‌ترین دانشکده‌ها خستگی نبرد با غول کنکور را از تن شما ربوده و اوقات خوش‌خندهای دانشجویی که به سان باد می‌گذرد را به یکایک شما نوید می‌دهد.

دانشکده‌ی پردیس واقع در دور دست‌ها با ویوی از خاک‌های زرد جان‌میدهد برای پرسه‌های پاییزی بالخصوص زیر بارش چسکه‌های باران اگرچه دانشکده‌اجاره‌ای ای همان دانشکده‌مادر نامزوارد در چند بیابان پایین‌تر در شهرکی از نی می‌باشد. آنگونه که طفلان پردیسی وقتی قرچ و قروچ شکمشان سر به فلک گذاشته شنگول‌طور با مینی بوس خسته رهسپار دیار مادری می‌شوند. و اگر سوزنشان به فرهنگی، کمیته تحقیقات و... گیر کند با زمان بندی کوکتل شده فرتی پاسخ می‌گیرند. البته به تازگی بابای دانشکده قول اتوبوسی جادار و مطمئن با سرعت به صرفه را داده ولی ما نیز چون شما روحمان از اقدامات اخیر بی‌خبر است.

قصه این‌ها را گفتم که بدانید و آگاه باشید که ما یک خانواده ایم با فامیلی نامز، اما چه شد که به نامزوارد



یکی یکی ...

جای خوب ساخت دانشگاه بود
کاش روزی آوریم آنرا به چنگ
ترم دیگر میروید آنجا شما
حال دانشگاهمان غمگین نبود
مشکل امنیتی افتادن از پله بود
ساختمانی با در و پیکر به رازی داشتیم
اینکم تعبیر شد رویایمان
آه اینجا بی در و بی پیکره!
حمله ور خواهند شد با زهر کین
قلبمان بشکسته و دل، خون شده
محو شد از چهره ها لبخندمان
بر دهانش مهر خاموشی زنند
هر چه خوبی گویمش باز کمه
باز اینک جای شکرش باقی است
بر اساس ثبت ارزشیابی است
پول اسنپ میدهیم و چاره نیست
خوابگاهم رو به رو باشکلاتی دیگر است...
پوچ شد رویای این بهداشتیان

قبلا اینجا یک بیابانگاه بود
نام پردیس بود رویایی قشنگ
وعده های خوب میدادند به ما
سابقا درسهایمان سنگین نبود
هم و غم ما تمامش نمره بود
یک حیاط کوچک آنجا داشتیم
بود رویایی محال آن ساختمان
این بیابان است یا دانشکده؟
وحشی و اهلی و غیره در کمین
مشکلات ما کنون افزون شده
با دگرگون گشتن اوضاعمان
تا صدای اعتراضی بشنوند
در مقام وصف این دانشکده
انتصاب واحدش هم عالی است
نحوه ی تعیین استادانمان
وضع سرویس هایمان هم خوب نیست
سلف هم یکجا و دانشگاه جایی دیگر است
بس که کوچک هست دانشگاهمان

در دل خود آرزوها داشتیم
خود غلط بود آنچه مینداشتیم



پردیستان



قدمتان میمون و مبارک بود! باور بفرمایید! علی القاعده این دانشکده پرستاری سابق و به احتمال کم پزشکی جدید با نام مستعار پردیس باید چند سال بعد به کار می افتاد تا به طور کامل تجهیز شود! اما خب قدوم پر خیر و برکت شما بالاخره قول چندین ساله ی معروف رئیس را که ”سال بعد به پردیس می رویم“ را به ورطه ی حقیقت کشاند! لطفا به گوش رئیس نرسانید که خبرهای خوشی از نشست دکتر لاری - معاون فرهنگی دانشجویی وزارتشان- نمی رسد! انگار نظر لطفشان از بیابان پردیس برداشته شده است! فرموده اند بودجه به این مکان بووووق نمی دهیم! حال بیا و به بازرسانی که چند وقت دیگر برای اعطای مجوز پزشکی به اینجا می آیند بفهمان که دکتر لاری گاهی شوخی میکند! اینقدرها هم درب و داغان نیست که! عه! شنیده بودیم دهه هشتادی ها خوش شانس هستند! اما نه تا این حد! بگذریم... شروع تحصیلتان را در بیابان نیشابور تبریک و تهنیت عرض نموده و امیدواریم نستان آنقدر گرم باشد که این زمستان را بدون هیزم گرم بمانید. وصف پردیس تان ”تجری من تحتها الانهار“ است که با اندکی بارندگی خودتان به چشم خواهید دید! جان مادران! شنا یاد بگیرید! بکارتان می آید! البته تیراندازی و سوارکاری هم شاید ...!

توصیه های یک



۶. دختر خانما اگه میخاین به گشایشی تو بختتون بشه از همون اول جزوه بنویسین.

۱. ترم یک عاشق نشین. یکم صبر کنین شاید هنوز نیمه گمشده تون نیومده.

۲. ممکنه با عناوینی مثل (ترمک. ترمولک. ترمچه. و...) روبرو بشین. اینارو تا وقتی که به ترم بالایی تو دانشگاه داشته باشین بهترتون میگن):

۳. اکثر استاد یا جزوه میدن یا پاور و اگر فرانس کتاب معرفی کردن سریع نخرینش کتابخونه دانشگاه داره و همیشه سعی کنین اقتصاد مقاومتی داشته باشین.

۴. استفاده از وسایل خوابگاه مثل (حمام اشپزخانه و...) هیچ محدودیتی نداره و کوپنی نیس.

۵. حواستون باشه دستگیری نخورین (درادامه درمورد #دستگیری یسری توضیحات محدود میدم: (



مبارک!

جدیدالورودهای عزیز، غنچه گل‌های نورسیده، قرار بود طبق دفترچه کنکور ۱۷۰ نفر باشید، اما ناگهان ۳۱۰ نفری به دانشگاه سرازیر شدید! سازمان سنجش است دیگر؛ دلش نمی‌آید کسی ناراحت شود! همه را قبول کرده است انگاری! یعنی اگر سلف و خوابگاه و... برای عده ای به مشکل برخورد، قسمتی از آن بر گردن سازمان سنجش است. بهرحال خوش آمدید! باور کنید دوستان داریم. نا امید نشوید. ما هر چه فکر کنید بلا پشت سر گذرانده ایم. در قوطی کبریت خیابان امام خمینی ۲۷ و رازی عرق جبین ریخته ایم که امروز مستاجر دانشگاه آزاد شده ایم. به گوش رییس نرسانید که اجاره نشین است. هرچند آن میز و صندلی هم اجاره ای است. چند صبحی دیگر باید به صاحبش بازگرداند و عزم سفر کند. بگذریم... امروز دیگر تو نامت دانشجویست! غول کنکور، غول آخر نبود! زندگی پر است از این غول‌های عظیم! تک بعدی نباش؛ درس بخوان اما در درس غرق نشو. فعالیت های جانبی را جدی بگیر، اگر میخواهی رشد کنی، مدیر شوی، سری به اداره فرهنگی و تشکل‌ها و کانون‌ها بزنی. در حیاط دانشگاه، زمین گز نکن. بیا برویم اردو جهادی، بین مردمانی را که چشم امیدشان تویی. در ضمن، جان عزیزت، هنوز نیامده در کافه و پارک‌ها دو نفره پرسه زنی، زود ادای

عاشقی در نیاور. وقت زیاد است جان من!

عدد ترم بالایی!

۱۱. حواستون به حراست باشه. (به دلیل مسائل امنیتی بیشتر از این چیزی نمیگم)

۱۲. همون اوایل با ترم بالایی هاتون دوست بشین و از تجاربشون استفاده کنین.

۱۳. برا اطلاع از اخبار و اطلاعیه های دست اول حتما توی کانال های مختلف دانشگاه مخصوصا @Nums_News عضو بشین.

۱۴. برا بیرون رفتن از کلاس نیاز نیست اجازه بگیرین. تایم استراحت بین کلاس‌ها رو آنترکت میگن.

۱۵. اگه علاقه به نوشتن دارین و دستی بر قلم دارین و یا اگه حتی میخاین دست به قلمتون خوب بشه تو نشریات مختلف دانشگاه عضو بشین.

۱۷. اگه میخواین دوران دانشجویی خوبی رو داشته باشین از همون اول با همکلاسیاتون متحد باشینو زیرآب همدیگه رو نزنین غیبت نکنین. چون یک دست بودن کلاس ضررهای زیادی بهتون وارد میکنه.

۱۸. #دستگیری: پنج شنبه و جمعه خیام عطار و جاده باغرود پره از بچه های دانشگاه. حواستون باشه.

۱۹. #دستگیری: کافه های معروف شهر هم از بچه های دانشگاه پره. کافه های پرت برین. (برا اطلاعات بیشتر از ترم بالایی ها سوال کنین)

۱۰. دانشگاه بخشهای فرهنگی و کانونای مختلفی داره اگه استعدادی دارین یا علاقه به فعالیت فرهنگی دارین به بخش فرهنگی یا دبیر هر کانون بگین (فعالیت فرهنگی خاطرات خوبی رو براتون رقم میزنه)

دانش + جوئی چیست؟!

سارا محبی



برداشته و باز می‌گردید که در همین حین، صدای موتور سرویسی که دور می‌شود را می‌شنوید، ای داد ، سرویس رفت! اسنپی درخواست کرده و خود را به دانشکده می‌رسانید، از استاد التماس می‌کنید که شما را به کلاس راه دهد، اگر التماس جواب نداد دلیل واقعی دیر آمدنتان را می‌گویید، می‌گویید که سرویس در میان راه چپ کرد و ۱۰ تا ملاق زد و شما در حالی که مجبور شده اید رفیق مجروح خود را کول کنید او را به بیمارستان رسانده و به همین سبب دیر کرده اید! حال یا داستان فوق تخیلی شما می‌گیرد و شما وارد کلاس می‌شوید و یا هم مجبورید مانند امیر کبیر درس را از پشت در کلاس فرا بگیرید!

کلاس‌هایتان تمام می‌شود و به سمت سلف روانه می‌شوید و آنجا یک عدد مرغ با دورچین ته سیگار تحویل می‌گیرید، می‌بینید که مرغش آنقدر زنده است که برای فردهایش رویا پردازی می‌کند، آن را به ضرب دلستر فرو می‌برید و خود را چرت زنان به کلاس‌های عصر می‌رسانید. کلاس‌های عصر را که تمام کردید، در حالی که بدنتان هنوز نسخ ته سیگار موجود در غذا است، به پرسه زدن در کافه‌های مختلف شهر می‌پردازید و چون شب آمد، به خوابگاه برمی‌گردید.

در کتری درب و داغانی چای می‌گذارید و آن را در فنجان‌هایی که از شدت نرسیدن سیاه شده اند مینوشید و سوسیس تخم مرغی بار گذاشته، آن را به رگ می‌زنید. سپس شروع به دیدن فیلم تا پاسی از شب می‌کنید. ساعت ۲ شب یادتان می‌آید که فردا ۸ صبح کلاس دارید! به رخت خواب می‌روید و سعی می‌کنید بخوابید، تازه چشمانتان گرم شده است که (برای خواندن اتفاقات روز بعد همین متن را از اول بخوانید)

و بله

من گمانم دانشجویی باید همین باشد...

سلامی به سردی فصل پیش رو به ترمک‌های عزیز ورودتان را به دوران میمون و مبارک دانشجویی تبریک عرض نمی‌کنیم چرا که در دانشگاه خبری نیست و دانشجو هم آدم خاصی نیست، علاقیست به سان دیگر افراد جامعه فقط یک صندلی را هم در یک خراب شده ای اشغال کرده هم اکنون چشم اندازی از این دوران به شما نشان می‌دهیم...

تصور کنید تازه چشمانتان گرم شده است که با صدای آلام هم اتافی خوابالویتان (که بیدار هم نمی‌شود آن آلام وامانده آش را خاموش کند) و قیژ قیژ تخت بغلیتان از خواب ناز بریده اید و چشمانتان افتاده است به ساعت که ۷:۵۵ را نشان می‌دهد، به خاطر مبارک آورده اید که ساعت ۸ با عزیز از جاپان برگشته ای کلاس دارید، در حالی که بوی دسته‌ی سوخته‌ی کتری اتاق همسایه بینی‌تان را آزار می‌دهد، از روی تخت طبقه‌ی دوم خود را پرت می‌کنید پایین و پایتان در ماهی‌تابه‌ی حاوی باقی‌مانده‌های سوسیس تخم مرغ دیشب (و پریشب و شب‌های دگر) فرو می‌رود، پای تخم مرغیتان را در دمپایی فرو می‌کنید، به سمت سرویس بهداشتی می‌روید و با صف طولانی‌ای که حداقل ۲ پیچ خورده مواجه می‌شوید، درمی‌یابید که اگر در صف بایستید شاید مبحث شیرین‌کد را از دست بدهید، پس به اتاق برمی‌گردید، لباس‌هایتان را پوشیده و دنبال جوراب‌هایتان کل اتاق را زیر و رو می‌کنید، آنها را نمی‌یابید، با خود می‌گویید که کفش بدون جوراب الان مد است اصلاً! از توی یخچال تکه‌ای نانی پیدا کرده و با سر سوزن ذوقی آن در حلقوم مبارک خود فرو می‌کنید و کفش‌هایتان را پوشیده، دوان دوان به سمت همکف روانه می‌شوید که یادتان می‌آید کلید را در اتاق جا گذاشته اید، با توجیه اینکه "اگر نوک پایتان را فقط زمین بگذارید فرش کثیف نمی‌شود" با کفش وارد اتاق شده، کلید را



دانشگاه مکانی محیر العقول!!!

فهیمة شکرپی



دانشگاه چه واژه شگفتی !!

و چه مکان متحیر العقولی!!

اما خب این فقط یک تصور است درحالی واقعیت این چنین نیست...

چرا که به ما همیشه میگفتن، که *یک سال بفرور نون* و *تره، یه عمر بفرور نون* و کره

و اینگونه بود که می گفتن همین یه سال را بخوان و دیگر لازم نیست به دانشگاه که رسیدی درس بخوانی!!

اما خب... بماند که به شخصه همان شب آخر درس هایی که یه ترم درس داده شده را دوره می کنیم!

البته چه درسی، بسیار دیده ام که با قطع برق دیگر استاد توانی برای درس دادن ندارد و اینگونه می شود که خوش به حال دانشجو شده و کلاس طی یک ربع کنسل می شود و خندان به سمت خانه یا خوابگاه خود می رود!! کجا بودیم؟؟

هان... یادم آمد همان یه شب تمام درس داده شده را تمام میکنم و نمره ی معقولی میگیرم البته فقط درس های اختصاصی چرا که دانشگاه... *بفشیه رشتباه گفتم؛ هنوز رنشدسر!* بر عکس چون که بدترین نمره های دانشجوها از آن درس های عمومی است!!

اما خب بسیار دیده ام که دانشجو ها از همان اول ترم می خوانند تا درسی را نیفتند. چرا که افتادن، تازه اول ماجراست. نه که *لاست نریه درریم!*

مجبوریم یک درس را که استاد با ما لچ هم افتاده برداریم و جیک نزنیم وبه حول و قوه الهی آن درس را پاس کنیم؛ از نمره اش صحبت نکنم بهتر است!! اما خب از هرچه بگوئیم سخن از سلف شیرین تراست امان از سلفی که بیشترین آمار توییت از آن بود؛ یک روز غذا سوخته بود!!! یک روز نخ و مو و سبیل های آشپز گرمی پیدا می شود!!

یک روز غذا کم می آمد و بلافاصله قول کباب به دانشجوی جماعت می دادند آن هم یک ساعت بعد!! که مجبور می شدیم گرسنه سرکلاس برویم تا غیبت نخوریم، تا حذف نشویم!!

و اینگونه می شد که تا شب سرکلاس گرسنه می نشستیم و جیک نمی زدیم و حواسمان را شش دانگ در اختیار استاد قرار دادیم!! با این همه مشکلات گفته شده که البته نیمی از آن را نگفتم...

قدر لحظه لحظه ایام دانشجویی را بدانید به خصوص دانشجویان خوابگاهی ها چرا که خوش تر از این ایام هیچ زمان پیدا نمی شود!!

البته مسئولین گرمی هم تلاشی نمایند تا ما، منظورم از ما... دانشجویان علوم پزشکی نیشابور، پشیمان نشویم از انتخابمان...

صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه علوم پزشکی نیشابور
 مدیر مسئول: علی چنارانی
 گرافیک و صفحه آرایی: هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا):
 زهرا اردمه / علی چنارانی / فاطمه رجبی / فهیمه شکوری / فاطمه صادقیان / سارا محبی / محمد مرزانی



داوود شمارهای قلم



ماجرای مظفر!



کتاب فروشی صلصال
 فردوسی شمالی- پاساژ ولی عصر (عج)- طبقه هفتمی یک
 تا ۲۰ درصد تخفیف!
 همراه داشتن این کارت الزامی است

کتاب فروشی صلصال
 فردوسی شمالی- پاساژ ولی عصر (عج)- طبقه هفتمی یک
 تا ۲۰ درصد تخفیف!
 همراه داشتن این کارت الزامی است